

۲۶

داستان پیامبران

محمد (ص)

اکرم مطلبی کربکندی

تصویرگر: مهرناز علاء الدینی



«به نام خدایی که شب‌نم توحید بر رخسار سبز هستی نشاند،

قبیله‌ی قریش یکی از بزرگ‌ترین قبایل عرب بود که اهالی آن در سرزمین عربستان در شهر مکه زندگی می‌کردند. رئیس این قبیله عبدالمطلب نام داشت که یکی از بزرگان مکه و کلیددار خانه‌ی خدا بود. همه‌ی شهر به او احترام می‌گذاشتند و هرکسی که مشکلی داشت از او کمک می‌خواست. با اینکه بیشتر مردم شهر بت پرست بودند اما او فقط خدای یگانه را می‌پرستید و هیچ بتی را پرستش و ستایش نمی‌کرد. خداوند به عبدالمطلب ده پسر و شش دختر عطا کرد. از میان پسران عبدالمطلب یکی از آن‌ها، که نامش عبدالله بود، چهره‌ای زیبا داشت و آثار بزرگی و معنویت در چهره و رفتارش مشخص بود. عبدالمطلب نیز از شخصیت والای پسرش خبر داشت و برای همین دلش می‌خواست بهترین و پاک‌ترین و شایسته‌ترین دختر شهر را به ازدواج او درآورد. او گشت و گشت تا بالاخره آمنه دختر وهب را یافت که یکی از بهترین، با ادب‌ترین و باحیاط‌ترین دختران شهر بود و او را به ازدواج عبدالله درآورد. مدت زیادی از ازدواج آن‌ها نگذشته بود که آن درّ گران‌بها در صدف وجود آمنه شکل گرفت. در آن سال، که آمنه بهترین خلق خدا را باردار شد، تمامی مردم آن سرزمین از قحطی و خشکسالی نجات یافتند. با بارش باران‌های پی‌درپی زمین‌ها سیراب شدند و چاه‌ها پر آب شد و محصولات زمین‌ها آن قدر زیاد شد که آن سال را «سنة الفتح» نامیدند. عبدالله برای تجارت به شام رفته بود. در راه برگشت، زمانی که به مدینه رسیدند، عبدالله بیمار شد و از شدت بیماری درگذشت و او را در «دارالنابغه» به خاک سپردند. دو ماه بعد از فوت پدر در شب جمعه هفدهم ربیع‌الاول کودک زیبا و نورانی آمنه به دنیا آمد. فرشته‌ها یک‌به‌یک از آسمان فرود آمدند و به آمنه تبریک گفتند و بعد همگی با هم زمزمه کردند: «محمد، محمد! (ص)» یعنی:

ستایش شده.





در هفتمین روز از تولد محمد(ص)، گوسفندی را قربانی کردند و مهمانی باشکوه اما بسیار ساده‌ای برای او برپا کردند. در آن زمان، رسم بود که بچه‌های شیرخوار را به دایه‌هایی که در صحرا زندگی می‌کردند بسپارند تا دایه‌ها به کودکان شیر بدهند و به آن‌ها درس شجاعت و بردباری در برابر مشکلات را بیاموزند و تربیتشان کنند. محمد(ص) را به حلیمه‌ی سعدیه سپردند. حلیمه نگران بود و با خود می‌گفت: «خدایا! سینه‌ام به اندازه‌ی کافی شیر ندارد که فرزندم سیر شود، حالا چگونه به این کودک هم شیر بدهم؟» سپس محمد(ص) را در بغل گرفت. محمد(ص) شروع به مکیدن کرد. یکدفعه شیر از سینه‌ی حلیمه سرازیر شد.



- | | | |
|------------------|---------------|-----------------|
| ۱. آدم و حوا (ع) | ۱۰. لوط (ع) | ۱۹. سليمان (ع) |
| ۲. هابيل وقابيل | ۱۱. يعقوب (ع) | ۲۰. زكريا (ع) |
| ۳. ادريس (ع) | ۱۲. يوسف (ع) | ۲۱. يحيى (ع) |
| ۴. نوح (ع) | ۱۳. ايوب (ع) | ۲۲. خضر (ع) |
| ۵. هود (ع) | ۱۴. شعيب (ع) | ۲۳. ذوالكفل (ع) |
| ۶. صالح (ع) | ۱۵. موسى (ع) | ۲۴. عزيز (ع) |
| ۷. ابراهيم (ع) | ۱۶. الياس (ع) | ۲۵. عيسى (ع) |
| ۸. اسماعيل (ع) | ۱۷. يونس (ع) | ۲۶. محمد (ص) |
| ۹. اسحاق (ع) | ۱۸. داوود (ع) | |



تلفن: ۶۶۴۶۶۵۲۱
www.goharandisheh.ir
goharandishe_pub@yahoo.com

ISBN: 978-600-6436-80-7

